**جلسه بیست و دوم(۱/۹/۱۳۹۴)**

**قول پنجم[[1]](#footnote-1):** قائل به این قول مرحوم حکیم است .

ایشان با یک مثال کلام خود را آغاز می­کند. به این صورت که می­فرماید آبی که در یک ظرف وجود دارد سه عنوان و امر را شامل می­شود.

**الف:** اولین عنوانی که بر آن اطلاق می­شود **فرد** است به این صورت که این آب محدود به حدود این ظرف یک فرد آب محسوب می­شود.

**ب:** دومین عنوانی که بر این این آب اطلاق می­شود **حصّه** است. هر قطره ای از قطرات آب این ظرف حصّه است( یک مشت آب این ظرف حصّه است ، چند قطره آب از این ظرف هم حصّه است) و همین حصّه ها هستندکه باعث می­شوند مفهوم آب از آنها انتزع شود چنانکه صحیح است انتزاع مفهوم آب از تمامی این آبها. لذا هر قطره ای از این آب درون ظرف فردی برای آب درون ظرف نیست بلکه حصّه ای از آب است.

**ج:** عنوان سومی که آب درون آن ظرف دارد عنوان طبیعت است (که طبیعت آن،جهت مشترک بین حصه ها را می­گویند) آنگاه طبیعت را به چند نام ذکر می­کند.

**الف:** طبیعت به معنی **صرف الوجود**: آن جای که طبیعت من حیث هی هی و نظر به اینکه حاکی از صرف الوجود است ملاحضه شود آن را طبیعت صرف الوجودی می­گویند مثل **النّار مُحرِقهٌ** که صرف وجود نار احراق دارد.

**ب:** طبیعت به معنی **ماهیت**: اگر طبیعت من حیث هی هی و با نظر به ذاتش ملاحظه شود آن را ماهیت می­نامند چرا که ماهیت هم معروض وجود است هم عدم . **الماءُ موجودٌ** . و **الماءُ معدومٌ** .

**ج:** طبیعت به معنی **طبیعت ساریّه**: اگر طبیعت با عنوان اینکه از جمیع موجودات خارجیه حکایت می­کند ملاحضه شود آن را طبیعت ساریّه می­گویند . مثل اینکه آب دریا، آب حوض، و آب رودخانه و... طبیعت ساریّه دارند یعنی آب در همه آنها ساری است.

**د:** طبیعت **معرفه** و **نکره**: طبیعتی که حکایت می­کند از یکی از وجودات لا بعینه آن را طبیعت نکره می­گویند مانند **رجلٌ** . و اگر حکایت بر یکی از وجودات بعینه داشته باشد آن را طبیعت معرفه می­گویند مانند **زیدٌ**.

ایشان می­فرماید مراد قائلین به تعلُّق اوامر به طبیعت، **طبیعت من حیث هی** و مراد قائلین به فرد **وجود خاص** می­باشد. در نتیجه متعلَّق اوامر بنا بر قول تعلُّق اوامر به طبیعت نفس **طبیعت من حیث هی هی** است و بنا بر قول به افراد وجود **خاص و فرد خاص است** .

اما بر این کلام اشکال می­کند و می­فرماید به نظر ما طبیعت در کلام علمای اصول را حمل می­شود بر آن عنوانی که حاکی از وجود است ( طبیعت ساریّه)

 مرحوم آخوند متعلَّق امر را وجود الطبیعت و نهی را ترک الطبیعه گرفت اما مرحوم حکیم متعلَّق امر را طبیعتی که از وجود حکایت ­می­کند می­داندو لذا نظر آخوند را اشتباه می­داند و همان اشکال وجود الوجود را به ایشان وارد می­کند)[[2]](#footnote-2)

بر این بیان مرحوم حکیم اشکالهای وجود دارد.

**اشکال اول:[[3]](#footnote-3)** ایشان فرمودند آب محدود به این ظرف **فرد** و هر قطره ای از قطرات آن **حصّه** هستنند.

به نظر ما ابتدا باید حصّه تعریف شود تا ببینیم بیان ایشان درست است یا خیر ؟

حصّه دو اصطلاح دارد .

**الف:** حصّه به معنی کلی مضاف به غیر. مانند **انسان عالم** که حصه ای از انسان است.

 **ب:** حصّه به معنی طبیعت مضاف به فرد مثل **انسانیت زید** که زید فرد است و طبیعت آن انسانیت و انسانیت را به زید اضافه کرده ایم و حصّه شده.

با توجه به این مطلب می­گوییم:

آن چه در کلیّ و جزی است با کل و جزء فرق دارد.

 کلیّ منصوب به کل است و کُلَّش جزی خودش است. مثلا حیوان کلی است ،انسان کلی است و کُلَّش جزی خودش است یعنی انسان به تنهای جزی اضافی است . زیرا انسان مرکب است از حیوان و ناطق . همچنین جزی منصوب به جزء است و جزءش کلی خودش است مثلا **زیدٌ انسانٌ** زید جزی است و جزء زید ،انسانِ کلی است. در نتیجه کلی زید جزء زید شد و لذا حصّه کلی است جزی نیست لکن کلی مضاف به غیر یا طبیعت مضاف به فرد .

با این بیان روشن شد که هر نقطه ای از نقاط آب در این ظرف حصّه نیستند چراکه حصّه کلی است و هر نقطه ای از نقاط آب جزی است.

**نعم:** اگر ظرف آب را کل و جزء فرض کنیم حصّه ای از کل بعضی از کل و جزی از آن است بنا بر این هر نقطه ای از نقاط نقاط آب پار ه ای از مجموعه آب است و مجموعه آب کل و هر جزء این آب حصه ای از این کل است . در این صورت کلام شما درست است اما به این بیان به درد ماد نمی­خورد چون بحث ما در ماهیت است و ماهیت **کلی** است نه کل و جزء لذا شما بحث را از اول به اشتباه رفتید و باید مُراد خود را از حصّه را مشخص می­کردید که مراد شما حصّه کلی است یا حصّه کل . آنچه شما فرمودید حصه کل است و آنچه مورد بحث ما است حصه کلی است[[4]](#footnote-4)

**اشکال دوم:** شما فرمودید طبیعت حکایت از وجود می­کند و این مطلب عجیبی است ؟ اگر مراد شما طبیعت من حیث هی هی است این طبیعت هم إباءِ از وجود دارد هم عدم لذا حکایت از وجود نمی­کند و اگر مراد شما از طبیعت جهت اشتراکی است که بین افراد مشترک است ( طبیعت ساریّه) مثل انسانیت که در زید و بکر و ... وجود دارد آن را حصّه می­گویند نه طبیعت . انسانیت حصّه است . حیوانیت حصّه است چون حصه کلی است . انسان عالم کلی است.

**اشکال سوم:** فرمودید متعلَّق اوامر طبیعتی است که حکایت از وجود می­کند . این هم اشتباه است زیرا احکامی که بر وجود حمل می­شوند دو دسته هستند.

**الف:** احکامی که برای مفهوم وجود هستند مانند بدیهی بودن طبیعت.

**ب:** احکامی که برای حقیقت وجود است . حاجی می­فرماید: مفهومه من اعرف الاشیاء وکنهه فی غایت الخِفاء به همین جهت و جود را به حضوری و حصولی و شهودی تقسیم کرده اند . پس وقتی حقیقت وجود این همه در خفاءاست چگونه می­شود متعلَّق امر طبیعتی باشد که از آن حکایت کند.

1. ۲۳-حقائق الاصول جلد ۱ صفحه ۳۲۵ - ۳۲۶ [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲۴- حقائق الاصول جلد ۵ صفحه ۳۲۵ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۲۵-اشکال اول ودوم از آیت الله احدی. [↑](#footnote-ref-3)
4. ۲۵- شرح مبسوط منظومه شهسد مطهری جلد ۱ صفحه ۲۴۹ [↑](#footnote-ref-4)